افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

نسخه عجیبه و مملو بفوائد غریبه من تصنیفات عجیبه فخر الحکماء جناب حکیم محمد حسن مرحوم



منتهی المباحث فی تحقیق الاوزان والبحور



بحسن سعی کارگزاران مطبعه حسنی بیت السلطنت لکهنو در سنه ۱۲۶۳ هجری مقدسه

باهتمام میر حسن رضوی حلیه انطباع در بر کشید

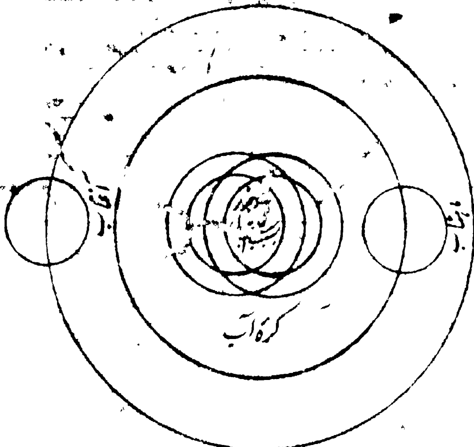
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمبدع نقوش الکواکب علی صفحات الافلاک من نفائس قلمه و
وجوه الالفاظ مزینة بخیلان النقاط من لطائف رقمه والشکر لمنعم
وهب للنجوم خواص رائقة فی الایام لاسیما ممرضة او مزیلة للامراض
فی الاجسام علی مر الدهور والاعوام وانقلاب الادوار والایام
والصلوة والسلام علی من عالج القلوب السقیمة بقانون الشریعة الغراء
وداوی الارواح العلیلة بحکمة الطریقة البیضاء وعلی آله واصحابه
الواقفین برموز نفیس خطابه والعارفین لسدید موجز جوامع کلمه الشافیة
اما بعد میگوید نگاه دیده حیرانی گردباد صحرای پریشانی غبار نعلین
اصغر حسین بن غلام غوث جعل الله مآلهما بالخیر وحماهما عن کل مکروه

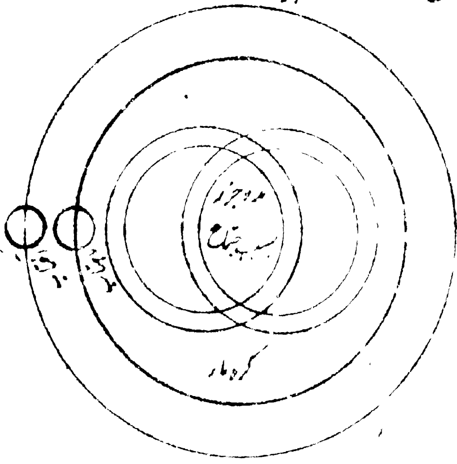
در عهد ما که هر چند درین فتنه سال مردمی هوای زمانهٔ ناقدری مزاج
روزگار را فرا گرفته و چنان جواهر بصیرت و مردم شناسی بیاد فنا رفته
با سنجیدگی و بی تمیزی بمانند نسیم بود که از آتش معاشی بی بصیرتی چون تقلید عجالها
همه جا روییده و علم و هنر گل و ریحانی که از تابش آفتاب بی مهری افسرده
و پژمرده گردیده انواع عالیه را عوارض سافله عرض عام است و جناس
جواهر را اخس خواص مشترک تمام سیما در فن طب عالیها سافلها گشته
و قاصیها دانیها شده تهی مغزان حباب وار درة التاج سرفرازی هستند
و عالی گوهران این لجهٔ زخار پامال صلاهٔ بی امتیازی سبحان الله زمانه
بکام عزیزانیست که سوء المزاج مفرد از جهل مرکب ارند و تفرق اتصال
از علم و عمل ندانند رگی نگشایند غیر از شریان و مسهل نه هند الا بروز بحران
از رقت قاروره حبس البول تجویز فرمایند و از سرعت نبض سده سکته وانمایند
مداوای سرسام با انیسون سازند و معالجه جنون با افیون بحران جید در هشتم
گویند و بحران ردی از هفتم جویند در رعاف عطسه آرند و علاج صرع کافور
انگارند بواد دید انچنین اطوار روزگار و اوضاع فلک کج رفتار دل از زود آدو
نمیخواست که حرفی ازین باب بر زبان آرد و سطری ازین کتاب برنگارد فاما
درین روزها که بعض احباب بی ارتیاب را از طبیبی مناقشه و تکرار در تعیین روز
بحران افتاده و استبداد و اصرار ایشان کشان کشان بدین آورد که مضامینی چند

در تحقیق ایام باحوری حوالهٔ خامه گرد لاجرم بحکم المأمور معذور بجمع این مقالب
پریشان پرداخت و خاطر ایشان مجتمع ساخت و موسوم به **منتهی البیان**
فی تحقیق البحران نمود چشم از اهل بینش آنست که بچشم انصاف درین رساله
بنگرند و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی و نعم الوکیل **مقدمه** در ماهیت
بحران بدانکه بحران بضم اول لفظ یونانیست بمعنی باد سموم سوزنده و فصل
در خطاب اعنی صلاح ذات البین و در اصطلاح اطبا عبارتست از تغیر
عظیم که دفعةً واقع شود در بدن انسان میان طبیعت و مرض عام ازینکه
تغیر بطرف صحت بود یا زیادت مرض یا هلاکت و تشبیه داده اند طبیعت را
بسلطان حامی مرض را بعدو باغی و بدن را بمدینه و روز بحران را
بیوم قتال و جدال و همین ست وجه تسمیهٔ این بحران چه کوششی که میان
طبیعت و مرض است آنرا بتخاصم تشبیه داده اند و فصلیکه میان این واقعست
آنرا بحران گویند و این تغیر لازم آنست و چون آن حکم فاصل ملزوم
مشاهد نیست و این لازم مشاهد ست اطلاق بر لازم مشاهد نمودند
پس درین وزر اگر طبیعت غالب آمد و مرض را کلیةً دفع کرد بحران تام جید
گویند و اگر کلیة دفع نکرد بلکه محتاج بمقاومت دیگر ماند بحران ناقص جید خوانند
و اگر مرض غالب آمد و طبیعت را کلیة منهدم ساخت بحران تام ردی نامند
و اگر محتاج بمقاومت دیگر ماند بحران ناقص ردی گویند و اگر بحران بانتقال ماده

معلوم بود از عضوی بعضوی پس اگر انتقال [illegible] شود این حالت را بحران انتقالی
گویند و اگر از جسم بیرون نیاید انتقالی ردی خوانند و اگر دفع ماده بود بعد نضج هنگام تمام
مرض معلوم باحوری بحران است الاندمام فافتقامه ثانیة و بمعنی قسم ثانی آن اگفته اند
که بعد ورجیلم فتد و مزاج را بعد از صحت سازد و این را بحران تحللی نام نهاده و بحران
باصطلاح اهل تنجیم عبارتست از انتقال هوا از حرارت ببرودت و بالعکس بجهت تاثیرات
کواکب و این را بروجی تاثیر گویند باید دانست که بطلمیوس و جالینوس امثال ایشان از حکما
متقدمین اتفاق دارند بر اینکه قرب و بعد قمر را از شمس تاثیری عظیم است سیما در تغیرات هوا
وامراض و غیرها و در فن هیئت مبرهن شده که کره زمین بسبب رطوبات و ظلمات که دارد
چهل و ششت زمین اثقل است از قمر و قمر یک فلک و بیست [illegible] از مرکز عالم بعید است و
تقریبا در بیست و نه روز دوره خود تمام میکند و نیز مبرهن است که چندانکه بعد مابین جسمین
مختلفین فی الحجم زیاده تر میگردد قوت جاذبه جسم ثقیل کمتر و قوت جاذبه جسم خفیف
بیشتر میگردد و از اینجاست که هرگاه قمر تحت الارض بود جمیع رطوبات عالم که بر فوق است میل
باسفل مینماید لیکن این تاثیر در عالم آب بجهت کثرت آن بالنسبة الی سائر الاشیاء زیاده تر
مرئی و محسوس میشود و چون قمر بسمت الراس آید میاه که در زیر [illegible] است میل الفوق میکند
و این را مد و جزر گویند چه اگر جاذبه بیرون با اجزای آب تاثیری میکرد بایستی که اجزای بحر محیط
و سائر بحار باقتضاء جاذبه الی المرکز و ثقل طبیعی خود بنسق واحد در جمیع جهات مائل بسوی مرکز
ثقل خود میماند و این ارتفاع و انخفاض در هیچ آن میاه واقع نمیشد پس بنا بجهه این شکل معلوم میشود



و همچنین است حال تغیر هوا یعنی نور قمر بجهت قرب و بعد آفتاب هر آن اندک اندک بنقص و تزاید می پذیرد پس چون ماه از مقارنت که آن محل اجتماع است بگذرد و از آفتاب آناً فآناً بعد پذیرد هر زمان نور او میفزاید تا باستقبال شود بقدر زیادتی نور احداث برودت و رطوبت می کند و چون باستقبال شد از ان در گذرد آناً فآناً از آفتاب قریب میشود نور او می کاهد و هر آن حرارت و یبوست پیدا می آید تا باجتماع رسد چنانکه ازین شکل معین میگردد



پس کلام ثابت شد که تغیرات قمریه را اثریست بدن انسان چه لازم است پس بحکم کرد
مرض می‌نماید آنرا بحران نامند ازینجاست که اغلب اوقات حدوث امراض مطابق تغیرات
هوائیه و تغیرات قمریه می‌باشند بلکه فلاسفه و اهل تنجیم زندگی و حیات و ممات و تولید موالید و حکم
حوادث و وقایع عالم را از تاثیرات کواکب شمرده اند چنانکه تولید حشرات الارض و انبات
نباتات و جز آن و بهار و نضج اثمار در ازمنه مخصوصه شاهد عدل برین است پس هر گاه معلوم شد که
مدار بحران بر قرب و بعد نیر اصغر است با نیر اکبر اکنون تفصیلش حواله خامه میشود که تناقص و
ازدیاد نور قمر از بعد و قرب شمس است لیکن این تغیر بجهت قلت محسوس نمیشود مگر در انظار ثمانیه
و آن دو تسدیس و دو تربیع و دو تثلیث و یک مقابله و یک مقارنه است چرا که اهل هیئت فلک
البروج را بدوازده حصه مساوی منقسم کرده اند و هر حصه را برجی گویند و برای هر برج اسمی
مخصوص مقرر کرده یعنی حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
و هر برج را سی جزو مساوی تقسیم نموده هر جزو را درجه خوانند پس هر گاه در میان نیرین قرب
و بعد واقع شود ضرورست که تفاوت درجه ها با اتحاد درجه یکی از انظار مذکور خواهد بود
پس آن تفاوت اگر سدس فلک است تسدیس گویند و اگر ربع است تربیع و اگر ثلث است تثلیث
و اگر نصف فلک است مقابله گویند و اگر در یک برج و یک درجه و یک دقیقه و یک ثانیه است مقارنه
نامند مثلا اگر نیر اکبر در حمل است پس نیر اصغر را از روی بعد در جوزا تسدیس و در سرطان تربیع
و در اسد تثلیث و در میزان مقابله و از روی قرب در قوس تثلیث و در جدی تربیع و در دلو تسدیس
و در حمل مقارنه است پس هر گاه نیر اصغر درین انظار ثمانیه خواهد بود در طبائع بدنیه سوی داخل یا خارج

متحرک خواهند شد و تأثیر قوی‌ای ظاهر خواهد گشت و همین که بحران است چنانچه از این شکل ظاهر خواهد شد

شمس

ارض

بعد ۱۲۰ درجه

بعد ۱۸۰ درجه

و سوای این انظار در حالت بودن قمر در دیگر اجزاء فلکیه هم اثری خواهد بود ولیکن لا بحیثیت
در خصوصیت بنا بر تأثیر نیرین حرارت از شمس و رطوبت از قمر فائض میگردد پس غلبه برودت قمر بروز
مقابله غلبه حرارت شمس هم در مقارنه میشود و بسبب غلبه نیر تقدم و تأخر میکند مثلاً بحران ماده صفرا
در تسدیس اول و ماده دم در تربیع اول و ماده بلغم در تثلیث اول و ماده سودا در مقابله و در
امراض حاده در نظرات اربعه اولی و در مزمنه در نظرات اربعه اخری حساب این مبدء مرض گیرند
اما اگر مرض در حالت بودن قمر در حمل آغاز شود بحران در تسدیس آن در جوزا و تربیع در سرطان
و تثلیث در اسد و مقابله در میزان است در حالت ازدیاد و در حالت نقصان بالعکس این

باشد این ابیات ماهیت تعیین روزهای تام فرموده بر علت بقای آنها تقسیم نموده اند پس ابیاتی که

و حسن عاقبت و خواهد بود و شدید اگر نظر شود ما جموعه تعریف بحران شمس الیوم والرابع

و حسن خطبه البواقی اکنون بدانکه اگر در رابعه میلاد و در رابعه میلاد مرض صعبا باشد بحران جید

نخواهد شد اگر نحس باشد بحران ردی می گردد میلاد سعد بود و در رابعه میلاد مرض نحس بحران کامل

و در عکس این بحران ناقص **فصل** در ماهیت بحران علی سبیل التحقیق والتشریح معلوم

الفنون است که بحران رستخیز است در بدن چنانکه روز جنگ و جدال از طرفین تهیه اسباب جنگ میشود و قایم

و حوادث چون صیاح و عجاج و خوف و خطر و نهیب و هیبت و غیره حادث میباشند همچنین در بحران

احوال هایله مانند قلق و کرب و سوء حال لابعض پدید می آید پس بحران محمود که بدفع ماده بود و عقب آن

خفت و راحت لازم است مذموم بالعکس این دفع ماده بر پنجگونه است امراض حاده ناغی بر عاف

و در مزمنه بمجامعة و در امراض صدر بقی و در امراض کبد با دراره و در امراض امعا باسهال و در

امراض غیر مختصه بعضو دون عضو چون حمیات خلطیه بعرق و در اورام بعضیه **فائده**

در حمیات ساذجه بحران نمی افتد **فصل در علامات** علامت عاف اشتعال سر و حمرت رو

و حکه انف و سیلان دمع و ثقل و طنین سمع و علامت قی غثیان و ضیق نفس و مرارة فم و ثقل

و جع فم معده و اختلاج شفتین و تاریکی چشم و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و علامت اسهال

درد امعا و ثقل بدن و تمدد شراسیف جانب سافل و نفخ و قراقر و در دشت و علامت عرق حرارت

نبض و نداوت و انتفاخ بشره و علامت صید و جع عضو و خارش و حرارت و صفای جلد و سوزش آن **فائده**

بحرانی که بعرق بود اکثر ناقص میباشد چه ماده رقیقه دفع میگردد و کثیفه باقی میماند **فائده** از بحار بیرون

انتقالی انچه یاد داده آن دو بحران گردد و تحلیل برد بهتر بود و همچنین اینجا مضرت با فعال کثیر رساند
از انتقالی بیشتر یرقان و آماس خراج عنبر با فتد باشد که بر ... و طاعون هم که بر خار دهنها
ولقوه و تشنج و استرخا و اشباه بهما نیز بحران گردد و بسیار اعلامات که بحسب آن مترقب باید بود **فایده**
گاهی خنده و گریه هم از بحران عارض گردد اما خنده بحرانی تام بود و گریه بحرانی تام و نیک **فایده**
بحران محمود را ده علامت است اول بعد از نضج تام افتد دوم در روز محمود از ایام بحارین باشد
سوم مند را آن زور و غیب وده باشد چهارم بحران باستفراغ بود یا انتقال پنجم استفراغ خلطی افتد
که ماده مرض است ششم استفراغ بطریقه الیق مرض است چون عاف در محرقه و مطبقه و قی و عرق
در غب هفتم استفراغ حسب طاقت مریض شود هشتم عقب آن خفت و راحت پدید آید نهم قوت برجا باشد دهم
نیکوی حال مریض **فایده** غالباً بحران در ابتدا مهلک بود و در تزاید ناقص و در انتها تام و در انحطاط بحران
نباشد **فایده** بیشتر در امراض صفراوی بحران بروز چهارم واقع شود و در دموی بروز هفتم و در بلغمی بروز
یازدهم یا چهاردهم و در سوداوی بعد اینها تا چهل روز رود در اخلاط مرکبه بحسب غلبه و لطافت و کثافت خلط
تقدم و تاخر کند **فایده** اکثر بحران در امراض حاده باوایل واقع شود یعنی بروز دوازدهم و اگر احد
در هفتم و اگر در نهایت حدت است بروز چهارم و از ینجاست که بروز پنجم هم مسهل میدهند در امراض
مزمنه با واخر بروز بحران هیچ وجه تحریک نکنند از مسهلات و مستفرغات مریض را محروس دارند
چه اگر تحریک صناعی موافق تحریک طبیعی افتاد موجب استفراغ مفرط خواهد بود و اگر مخالف افتاد
تشویش در افعال طبیعت واقع خواهد شد چنانکه فقیر این حال را برای العین مشاهده کرد که بعضی از عزیزان
مریضی را که بحمی محرقه مبتلا بود در روز بحران مسهل تجویز فرمودند که از تجربه کار که بتفصیل کرد کار رو ...

مختار دین من بعیسی [illegible] کار [illegible]

بیمار چند تعارضه [illegible] اسهال بسر برده و در عنفوان شباب [illegible]

الحی را که در دنیا بر [illegible] دیده و کرده [illegible]

است این [illegible] کار [illegible] **فصل** در ایام باحوریه آنکه باحور بحران [illegible]

بمعنی گرشتن و باصطلاح اطبا عبارتست از روزیکه دران بحران واقع شود پس باید دانست که ایام

نسبت پس دو قسمت اکبر و اصغر که یک [illegible] بعین کسری یا دست دوازده رابوع و شش سابوع واقع میشوند

چرا که بعد حذف روز اول که مبدء مرض و بحران [illegible] آنست رابوع اول سه روز و یک ربع و نصف ثمن روز

میشود و آن هشتم حصه دوره صغیر [illegible] است چه معمول اطباء است که اگر حدوث مرض قبل از نصف

النهار بشمارند و اگر بعد نصف النهار است [illegible] میکنند از برای آنکه یوم بلیلته تردد ایشان از نصف النهار

تا نصف النهار دیگر است پس بجا ربع روز و نصف ثمن روز کمتر از نصف است آنرا از رابوع اول

گذشته روز سوم بحران مقرر کردند که آن یوم رابع از حدوث مرض است اگر مرض قبل نصف النهار

حادث شود آنرا محسوب دارند و اگر بعد نصف النهار است همان روز سوم که یوم رابع حدوث مرض

آنرا گذاشتند و در ابتدای رابوع ثانی شمار کردند و دو رابوع شش روز و نصف روز و ثمن روز میشود

پس نصف روز و ثمن روز زیاده از نصف روز است این یوم را اخیر زدند و ابتدای رابوع ثالث از

روز هشتم گرفتند پس سه رابوع را ده روز میشوند اگر از روز حدوث مرض شمارند یازده و قس علیه الرابوع الباقی و

همین ضابطه در سابیع است یعنی سابوع اول شش روز و نصف روز و ثمن روز است و نصف و ثمن روز

زیاده از نصف است پس بقاعده مزبوره روز حدوث مرض گذاشته هفت روز را اخذ کردند و ابتدای سابوع

...وم اند و روز هشتم گرفتند و سابع را سیزده روز و ربع روز قرار دادند چون ربع کمتر از نصف است گذاشتند و ابتدا اسابیع ثالث از چهاردهم گرفتند پس سابوع را بیست روز شدند و بعضی علی هذا و برین تقدیر دوازده روز بحران هستند شش را بوعی و شش سابوعی چنانکه از جدول معلوم خواهد شد

روز اول	بدو مرض و بحران	۱۱	بحران جید و منذر بچهاردهم	۲۱	بحران محمود	[illegible] ۳۱	بحران محمود
۲	خلافی	۱۲	مسهل	۲۲	مسهل بالاتفاق	۳۲	بسهل بالاتفاق
رابع ۳ اول	بحران	۱۳ سابع [illegible]	بحران محمود	۲۳	مسهل بالاتفاق	۳۳	مسهل بالاتفاق
۴	بحران محمود و منذر بهفتم و بیستم و نزد [illegible] بحران ردی	۱۴	بحران جید منذر بهفدهم [illegible] بیستم [illegible]	رابع ۲۴ [illegible]	بحران محمود	[illegible] ۳۴ [illegible]	بحران محمود
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بالاتفاق	۳۵	مسهل
۶ اول سابع	بحران ردی	۱۶	مسهل	۲۶	مسهل بالاتفاق	۳۶	مسهل بالاتفاق
۷	بحران محمود	رابع پنجم ۱۷	بحران محمود و منذر بسیتم یا بیست و یکم	سابع چهارم ۲۷ [illegible]	بحران محمود	[illegible] ۳۷ [illegible]	بحران محمود و نزد بعضی مسهل
۸	یوم [illegible] بحران این روز با غلط است و نزد بعضی یوم بحران ردی	۱۸	بحران ردی و منذر به بیست یکم	۲۸	خلافی	۳۱	مسهل بالاتفاق
۹	بحران و منذر بچهاردهم	۱۹	مسهل	۲۹	مسهل بالاتفاق	۳۹	مسهل بالاتفاق
۱۰ رابع سوم	مسهل و نزد بعضی بحران	[illegible] ۲۰ [illegible]	بحران محمود و نزد بعضی ردی منذر بچهل	۳۰	خلافی	[illegible]	بحران

بجهت دوازده و اسابیع [illegible]
شش سابوعی اند شش رابوعی دوازده
[illegible] وازان سابوعی [illegible]

وجهه این بحران میرزا بسبب [illegible]

سوای نوزدهم هشتاد [illegible]

چمن باقی حقائق و مباحث این کتب [illegible] قانون غیرها [illegible]

مرقوم نمودست لاجرم برسبیل اختصار بعضی از این حقائق که از کتب فن متروک شده بود

التقاط نمودم کنون باید دانست که حکمای برهمن حقائق این را بعلی وجه الکمال استخراج کرده اند

و بجهت یقین کمالیت [illegible] ادوات اختراع ساخته و از آن فوائد دیگر استنباط نموده از آنها

میزان الاهویه ساخته حکیم کالیلیوست موسوم به تهرمامیتر که از آن نموداری از انتقال

مراتب حرارت و برودت و لطافت و کثافت هوا و تقادم معرفت نتایج عواصف و غیرها بادراک

میرسند **فائده** در بیان حقیقت آله مذکوره [illegible] که بجهت تاثیر [illegible] تغیر در اجسام

هوائیه و مائیه واقع میشود مبرهن شده است که انقباض اجسام بسبب برودت است و انبساط

و انحلال آن باعث حرارت لاجرم دانایان برهمن برای این کار سیماب را گرفتند و یک

انبوبه زجاجی که سر یک آن کره مجوفه زجاجی ملصق است ساختند و آن کره مجوفه را از زیبق

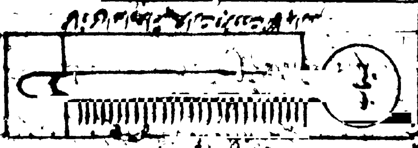
پر کرده سر دیگر انبوبه مسدود نمودند بطوریکه منفذ هوا نباشد این انبوبه را از بطره مونجی

یا نحاسی یا خشبی گذاشتند و آنرا بر یکصد و بیست جزو منقسم کرده درجه نامیدند و این را در برف

نهاده جائیکه سیماب مجتمع آید علامت بران میگذارند [illegible] نقطه انجماد نامند بعد هر قدر که

از برف دور گذارند سیماب متفرع میشود و موافق مراتب حرارت علامات نهاسینایند تا اینکه در آب شدید

الحرارت میگذارند و آن نقطه حرارت مفرطه است هکذا صورته



پس ازین صعود ونزول سیماب
حال حرارت وبرودت هوا
مفهوم میشود و قریب است به اسطرلاب یعنی کشاف سیما که ازان حال جو زمین معلوم کنند و
درین ایام جلب سیماب و غیره میفرستند و از آنجمله الکطرسیتی است یعنی بخیر برق حکمای فرنگ
دریافت کرده اند که صد حقه بر فلزات و اشیا که از بیشتر می افتد و هم با بریشم قوت حاصل
داد و آنرا فرنگی حکیم ... اسپیج آهنی در میدانی نصب کرده هر گاه ابر برو نند کاغذ بادی
از رشته ابریشم بهوا بر و یک سر ابریشم را از سیخ گره بست چند ساعت در رشته ابریشم شعلها پدید آید
و صاعقه بر سیخ افتاد و الغرض ... تجارب حرارت که بر مائیهٔ آتش برقیه استخراج نموده
این آله از فانوس رجاجی و دیگر آلات برنجی ساخته اند که صنعت و تفصیل آن آلات و اسامی و
منافع آن درین مختصر گنجایش ندارد اما طریق دریافت یوم بحران ازین آله بیان نموده می آید
سطح مدور از برنج ساخته و بر مرکز آن عمودی نصب کرده بران عمود میزانی برنجی بیاویزند و
عمود را مراتب درجات زیادت و نقصان نور رقم معلم سازند و این آله را بالای الکطر سیطی گذارند
پس وقت حدوث مرض دریافته از درجات و زیادت نور رقم بشمارند و الکطر سیطی اگر دانند چنانکه
کفه میزان میل کند صعود یابد ... بیماران باتن آید تناقص نور دریافته زمان حدوث
بحران یابند هم یک شیشه رجاجی ساخته اند که آنرا از جامهٔ ابریشمین مالیده وگرم نموده بر قلب بیمار گذارند
آواز سیده اگر دو مرتبه آواز برآید معلوم میشود که بعد دو روز بحران خواهد شد همچنین هر بار که آواز دهد بعد روزها
بحران خواهد افتاد و اگر مطلقاً آواز نداد و مرض الحرارت محسوس شد باید دانست که بحران محمود در گذشت

واگر صحت چنین است و اگر زجاج بلبه محسوس شود و تا بند [illegible] علامت صحت [illegible]
الحمد لله که این عجالهٔ نافعه با وجود ضیق فرصت با تمام رسید [illegible]
از ارباب بصیرت امیدوارم که بنظر انصاف ملاحظه فرموده [illegible] ابد [illegible]

تمت الرسالة

قال العلامة الوحيد في عصره الفريد في دهره جامع المعقول والمنقول حاوي الفروع والاصول الفاضل الاديب البليغ الحسيب والحق انه امام الادب كوكب سواه [illegible] استاذنا الاعلى السيد [illegible] ولي [illegible] مقرظا على هذه الورقات

هذا الحسام صنيعها ام ما يكبا ؟ — [illegible] ابطل [illegible] العدى ضربا

این شمشیر [illegible] بران فولادی — [illegible] دست جوانیست که در [illegible] دشمنان [illegible]

ام ذا الوشاح من العقيان في عنق — [illegible] رقصا او [illegible]

یا این هار از زر در گردن — معشوق [illegible]

ام برق يجذبه الابصار قد خطفت — او درة يتيمة او كوكب ثقبا

یا برق [illegible] — یا مروارید است یکتا یا ستاره است ثاقب

من الحكيم اللطيف المتقن لطف — تبا [illegible] ذي جبة [illegible]

از حکیم لطیف دانا از خوبی — [illegible] از دستهای [illegible] زده است

قد صار شيخا في الشباب وانما — بلغ المشيب المرء اذ [illegible] الشبابا

بتحقیق که شده است پیر در جوانی و جز این نیست — میرسد پیری امرد [illegible] کند پیری جوانی را

لا منتهٰى لبيانه لاحتٰى اسم بنانه ... لا قاطعًا او مارة لا عامرًا ملكوبا

نیست پایانی برای بیان او حتی نیست پایانی مر او را ... نیست قطع کننده نور سنیه ای را و باز گیسه ای آبادکننده

فى مدّ كفيه حمّ الغيم منبسطا ... نضمائه مطروا الله يعفر

موهوم شد

عرق تپ ... منزل قمر

در دراز کردن کف او تپ گرفت ابر را در انجا که منبسط است ... عرق آن تپ باران است و نور مضطرب شد

والنفس لا غروان تسمّى مصغرة ... كما يصغر قريش سطوة جلبا

نفس را این تعجب نیست که نام او مصغر باشد ... چنانکه مصغر شده قریش از روی غلبه جوانمردی

لن يبرح الشبول منها الاشبال مشتبهة ... اسدا كاشباه ذلك الا بهنا ابا

بر شبلیکه گوالیدن دک نمانند ابی ... شیر را شبل مشابهی این پسر این پدر را

أفديهما جبلى حلم و مكرمة ... خلقًا عظيمًا و مجدًا فى الورى كتبا

فدا میکنم بران هر دو کوه حلم و بزرگی ... از روی اخلاق بزرگ و بزرگیکه در جهان کسب کرده اند

شمس لجيرها اقمر عسيفها ... مريخ استوساها و عطارد كتبا

آفتاب همسایه نهاحت و ماهتاب مصاحب آنها ... مریخ و استی گفت آن هر دو را و عطارد منشی است

مناقبا جمة صعدت الى زحل ... بل لا يحاط من النعمات ما وعبا

از روی مناقب کثیره و بلند شده است ... بلکه محیط کرده نمیشود از نعمتها آنچه گرد آورده است او

الله عوذهما بالحسن عونهما ... لما يديمان فى عون الذى دعبا

خدا پناه آن هر دو است و به نیکی مدد آنها ست ... برای اینکه همیشه بمانند در مدد کسیکه رنج داد آنها را

تمت

تمام شد